

سلسله مباحث خودشناسی

دوره ۱۹

محبت الاسلام حاج آقا نوروزی

۱۳۸۴

اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين المعصومين سيما بقيه الله في الارضين و لعنت الله على اعدائهم اجمعين من الآن الى قيام يوم الدين، اللهم ارنا الحق حق حتى ناتبه و ارنا الباطل باطل حتى ناجتبه و اجعلنا من الذين عرفوا انفسهم

بحث ما در باب تقلید بود و اینکه از ریشه این بحث شروع کردیم و در شاخ و برگ و میوه این بحث به تقلید رسیدیم. حال اگر دوباره از شاخ و برگ به ریشه برگردیم، مسیر بحث ما مشخص می‌شود که چرا باید تقلید کنیم. چون باید مطیع خداوند باشیم. به سراغ تقلید آمدیم تا مطیع باشیم. چرا اطاعت خدا کنیم در مقام عمل و از دستورات خدا تبعیت کنیم؟ تا مقصد قربت کنیم. چرا قصد قربت کنیم؟ تا یاد خدا در دل ما زنده بماند. چرا یاد خدا در دل ما زنده بماند؟ چون ایمان ما اضافه شود. و ایمان ما در گرو زنده شدن یاد خداست. چرا ایمان؟ چون کمال و سعادت و بهشت ما در گرو ایمان است. آنچه که الآن اینجا لازم است تذکر داده شود، این است که مهم است که ما سر خود سراغ رساله‌های عملیه نرویم. یک موقع کسانی شما را شیر نکنند و واقعاً اگر انسان شیر باشد و ادعای شیری کند، مشکلی نیست. اما اگر شیر نیستیم و با تلقین می‌خواهند بگویند شیری و هیبت ظاهری از شیر برای ما درست کنند، با اینها شیر درست نمی‌شود. بگویند شما خودت همه چیز را می‌فهمی و بلدی، دیگر مربی و استاد و عالم و مرجع تقلید نمی‌خواهد. حتی شما بعد از انتخاب مرجع تقلید، سرخود به رساله‌ها رجوع نکنید. به دست آوردن تکالیف و وظایف شخصی شما از مجموعه تکالیف و وظایف نوشته شده در رساله، کار سخت و مشکلی هست. هر کسی نمی‌تواند از رساله عملیه ولو اینکه فارسی نوشته شده باشد استفاده کند. این رساله‌های عملیه این شایستگی درونش نیست که بشود به آن مراجعه کرد و از آن وظایف را بدست بیاوری و کار هر کسی نیست. اولاً فهم مسائل رساله‌های عملیه کمی مشکل است و ایرادی در اینها هست که خوب تفهیم نمی‌کند. اگر هم تفهیم کند در مقام بیان احکام کلیه است، یعنی می‌گوید خدا چه فرموده و حکم خدا چیست که می‌رویم سراغ مرجع تقلید. اما وقتی می‌خواهی ببینی تکلیف شخصی شما چیست؟ ممکن است مرجع تقلید اصلاً صلاحیت و توانایی و قدرت تشخیص وظیفه شخصی شما را نداشته باشد. تطبیق احکام کلی بر شخص شما، کار کسی است که با شما آشنا باشد و به شما احاطه علمی پیدا کند و بتواند وظیفه شخصی شما را معین کند. بنابراین مسأله امامت در شیعه که گفته‌اند بدون امام نمی‌شود، سرش همین است. اگر بگوییم قرآن و پیغمبر که هست و احکام کلی که بیان شده و سنت هم هست و دیگر نیاز به امام نداریم. ما نیاز به امام داریم. یعنی نیاز داریم به یک انسان عاقل حکیم که آن احکام و دستورات کلیه قرآنی را بر تک تک ما تطبیق دهد و بگوید الآن وقت این عمل یا آن عمل است. فلذا گفتیم که ما اصلاً مستقلاً مکلف به نماز و روزه نیستیم و سایر احکام. اگر امام فرمودند که حج رفتن ممنوع است، مثل کاری که امام حسین(ع) که در موسم حج از مکه خارج شد که از دید رساله‌های عملیه کار حرامی است، چه شد؟ این امام است که تشخیص می‌دهد. ما مکلف به حج نیستیم بلکه مکلف به حجتی هستیم که امام می‌فرماید حج کنی. فلذا در باب امر به معروف و نهی از منکر فرمودند، معروف نماز و روزه و حج و ... نیست. بلکه معروف ما هستیم و ولایت امیرالمؤمنین (ع) هست. امر به معروف کنید یعنی امر کنید به اطاعت از امام. اگر امر به نماز و روزه و ... کنید، نماز و روزه بدون امام به چه دردی می‌خورد؟! روزه منهای ولایت به چه دردی می‌خورد؟ سؤال شد که کدام یک از دستگیره‌های ایمان محکم تر است، (حضرت پیامبر سؤال فرمودند)، عده ای گفتند نماز و روزه، حضرت فرمودند بله این خیلی مهم است و ... اما از این هم بالاتر و محکم تر است. از اول نمی‌فرمایند نه، اول می‌گویند بله، نماز عمود دین است، روزه سپر آتش جهنم است، بعد می‌فرماید از این هم بهتر است. هر دو تا را با هم ببینید. اگر از اول می‌فرمود نه، این جواب نیست، نماز و روزه از چشمشان می‌افتاد. می‌خواهند بفرمایند اینها همه‌اش خوب است، اما اینها خوبی‌هایی است که ما مکروه به انجام اینها تیم از طریق ولایت. حضرت فرمودند آنچه از همه مهمتر است، الحب فی الله و البغض فی الله. در روایت دیگر فرمودند الولایه، روایاتی هست که همه شبیه به هم است و آخرش اینها آمده. فرمودند ولایت مفتاح همه این اعمال است، کلید است. یعنی اگر شما بخواهی در محدوده اطاعت خدا وارد شوی باید کلید داشته باشی و از در وارد شوی. حضرت فرمودند والله حق البیوت التی امرالله أن یؤتی به، خداوند در قرآن فرموده که از در وارد شوید و از دیوار نیاید داخل که سارق و دزد محسوب می‌شود. نماز خوب است اما از طریق ولایت. فرمودند معروف ما هستیم و شما امر به معروف کنید، یعنی امر به ما کنید، ولایت را تقویت کنید و محبت ما را در دل‌های مردم ایجاد کنید. اگر محبت ما در دل‌ها ایجاد شود، الحب فی الله و بغض دشمنان ما در دل‌ها ایجاد شده نتیجه حاصل می‌شود. اگر شما کسی را دوست داشته باشی از او اطاعت می‌کنی. اطاعت‌ها مختلف است. گاهی از کسی که می‌ترسی اطاعت می‌کنی چون جبار ظالم است. گاهی اطاعت می‌کنی چون به او احتیاج و نیاز داری. اما آن اطاعتی که براساس محبت و دوستی است که شما عشق می‌ورزی به او و چون دوست داری او را، هرچه را که او دوست دارد، دوست داری و هرچه او دشمن دارد، دشمن داری. بحث ما در اطاعت خدا و تقلید بود. گفتیم که در باب تقلید، سرخود به رساله‌های عملیه مراجعه نکنید که مشکلات و گرفتاری‌ها ایجاد

می‌شود. اگر سؤال شرعی دارید، سعی کنید که کسی در خدمت شما باشد و از او بپرسید، در اختیار نه در خدمت. اگر شما بخواهی از کسی تبعیت و پیروی کنی او در خدمت شماست و شما در اختیار او هستی. یعنی شما تابع دستورات و فرامین او هستید و حرف شنوی دارد. او خادم شماست یعنی از شما بالاتر و برتر است. رئیس القوم خادلم. آن کسی که رئیس است. آن کسی که بالاتر است خادم و خدمتگزار است. خیلی‌ها اشتباه می‌کنند و وقتی می‌خواهند شکست نفسی کنند می‌گویند ما خادم شما هستیم. پس می‌شود شما هم در اختیار من هستید! اگر بخواهد شکست نفسی کند باید بگوید من در اختیار شما هستم و هر جور شما بفرمائید من اطاعت و عمل می‌کنم. حالا یک موقع در مقام بیان واقعیت هستیم و گاهی در بیان شکست نفسی. باید ما یک مسمی را داشته باشیم که در اختیار او باشیم و او در خدمت ما باشد و اهل شکست نفسی هم نباشد که هر چه به او بگوئیم آقا شما بلدی و می‌دانی، بگوید ما که کسی یا چیزی نیستیم و چیزی نمی‌گویید و راهنمایی نمی‌کند و می‌داند و می‌تواند. این فایده ندارد. گاهی ما همینجوری افراط و تفریط داریم. اما گاهی واقعاً نمی‌دانیم و شکست نفسی نمی‌کنیم. البته گاهی شکست نفسی می‌کنیم از باب اینکه وقت گفتنش نرسیده. سرخود سراغ روایت‌ها هم نروید. حتی رساله‌های عملیه هم سراغشان سرخود نروید. ولایت از همه اینها بالاتر است. اینکه کسی باشد که عامل و حکیم باشد و بداند که الآن نیاز شما به کدام قسمت و کدام مسأله هست و به کدام باید عمل کنی. احاطه و تسلط به رساله‌ها می‌خواهد، مسائل را همه بررسی کرده باشد و در ذهنش آماده باشد. شمارا هم مورد بررسی قرار دهد. مثل یک پزشک. شما نمی‌توانی سرخود به کیت پزشکی مراجعه کنید چون چیزهایی هست که اینجا نوشته نشده و شما متوجه نمی‌شوی و خبر نداری. آن کسی که این کتاب و بقیه کتاب‌ها را خوانده نوشته و حضور ذهن به هم‌هاش دارد، می‌تواند برای شما تعیین کند که مشکل چیست و چه باید بخوری تا خوب شوی. اینجا راجع به سرماخوردگی نوشته که اگر سردرد داری سرماخوردگی، سردرد ۳۰۰ تا علت دیگر دارد که شاید آنها باشد، شاید احتیاج به سی تی اسکن دارد و ... حالا در مسائل پزشکی بگوئیم دنیاست، اما در بحث دینی انحراف و مشکل ایجاد می‌شود. سرخود سراغ رساله عملیه نروید، چه رسد به اینکه سرخود سراغ آیات الاحکام و روایاتی که فرمودند کلمتنا صعب المستصعب. سخت و سخت شده و غامض و پیچیده است و فکر نکنید ساده و راحت است و بتوانی نتیجه‌گیری کنی و تکلیف و دستورالعمل مشخص کنی و سرخود مراجعه کنی. شما فقط یک قسمتش را دیدی. مثل کسی که شب توی یک اتاق تاریک به خیلی دست زد و هربار به هر قسمتی دست زد یک چیز گفت که همه واقع نبود اما راست می‌گفت، مثلاً دست به پایش که زد گفت یک ستون است. باور کنید که ما بچه‌ایم، خیلی مهم است. همه کسانی که بالا رفتند و بزرگ شدند، اول قبول کردند که بچه‌اند. آنهایی که بچه بودند و خود را بزرگ دیدند. آنهایی که بزرگ شدند تازه فهمیدند بچه است. این کسی که خودش را بزرگ می‌دید و بچه است، بزرگ نمی‌شود و دنبال بزرگ شدن نمی‌رود. من آب بدم سراب دیدم خود را. وقتی آب شد می‌بینید که سراب است و فقر محض است و نیازمندی محض است. دریا گشتم حباب دیدم خود را، هشیار شدم، غفلت خود را دیدم، بیدار شدم به خواب دیدم خود را. یعنی اگر شما فهمیدی که هنوز کودکی و بچه‌ای و نیاز به کمک داری و دست شما باید در دست عالم باشد، یعنی تازه از خواب بیدار شدی و از غفلت هشیار شدی. رسید دانش من به آنجا که دانستم که نادانم.

دل گرچه درین بادیه بسیار شتافت
یک موی ندانست ولی موی شکافت
اندر دل من هزار خورشید بتافت
آخر به کمال ذره‌ای راه نیافت

وقتی بزرگ شدی عجز و کوچکی‌ات را می‌بینی. اگر خودت را بزرگ می‌بینی، هنوز بزرگ نشدی. اگر کوچک دیدی، بدان بزرگ شدی. طلبه‌ها وقتی وارد حوزه می‌شوند، ابتدا خودشان را خیلی بزرگ می‌دانند و ادعای خدایی می‌کنند. هر چه جلوتر می‌روند و پیش می‌روند، از حرف‌های آن موقع خجالت می‌کشند. چرا ما از اول کار آخر کار را نمی‌بینیم. اول کار ادعا نکن و خودت را بزرگ نبین. کم کم جلو که می‌روی در حوزه، تبدیل می‌شوند به پیغمبر از مقام خدایی تنزل پیدا می‌کنند. می‌فهمند آنجایی که قبلاً بود، پایین بود که فکر می‌کرد بالاست و این را عبرت قرار می‌دهد که نکند الآن هم پائین است و خود را بالاتر می‌بیند. اما هنوز به آن مرحله نرسیده که حسابی درس بگیرد. بعد که مرتبه‌اش جلوتر می‌رود. ادعای امامت می‌کند و یک پله پائین تر می‌آید. تا وقتی مجتهد می‌شود، دیگر ادعای نائب امام می‌کند چون مجتهد است و مجتهد نائب امام زمان (عج) است. بعد که تهذیب نفس کرد و خودشناسی کرد و انسان کامل شد و ریاضت و مخالفت باحسن کرد، کم کم می‌گوید من طلبه‌ای بیش نیستیم. البته این مسیر طلبگی‌اش است، اما خیلی‌ها عکس این را می‌روند. به جایی می‌رسد که همه را از خودش عقب تر می‌بیند و می‌داند. به اینجا که رسیده تازه می‌شود نائب امام. حالا چند تا از اینها داریم. تازه اینجا می‌شود امام یا نائب امام. امام معصوم هم همینطور است، وقتی امام قبلی به شهادت رسید امام بعدی یک احساس خواری و کوچکی در نفسش به وجود می‌آید. آن لحظه‌ای که امامت بهش منتقل می‌شود، احساس درونی‌اش این است. حالت ذُل و کوچکی و خواری و فقد. دوم کمال ما در اوج کوچکی ما در برابر حق و خداست. خود ندیدن. خود شکستن. تو خود حجاب خودی، از خود باید گذشت. سرخود سراغ روایات نروید، اگر سرخود بروید، چون کودکی و کوچک، قدرت تجزیه و تحلیل روایات را ندارید و تناقض و تعارض و اشکال می‌بینید و گیر می‌کنید. اگر شما در روایات و آیات اشکال ببینید، مانع می‌شود. امام معصوم هم نیست که برسید که منظورشان از آن جمله چه بود، ناخودآگاه کمی از محبتتان کم می‌شود. شما مراجعه کردید

که علاقه و محبتتان بیشتر شود، اما چون از در وارد نشدید، عکس آن شد. ببینید چقدر مهم است که فرمودند، فأتوا البيوت من ابوابها. حضرت پیامبر فرمودند، انا مدینه العلم و علی بابها. از در وارد شوید. خیلی مهم است. اگر می‌خواهی به آن نتیجه‌ای که می‌خواهی برسی و مشکل بیشتر نشود. هی قرآن و احادیث را می‌خوانی و می‌گویی چرا با عقل جور در نمی‌آید و چرا اینجور است؟! نمی‌گویی که من با عقل جور در نمی‌آیم، نمی‌گوئید فهم من با عقل جور در نمی‌آید، من هنوز حکیم و عاقل نشدم. عقل دارم اما هنوز فعلیت پیدا نکرده عقل من. ارادت و علاقه‌ات کم می‌شود. تمام درخت‌ها که میوه داده، در بذر هست و استعداد میوه شدن رد بذر بوده، در شما هم استعداد عاقل شدن و حکیم شدن هست اما بالقوه است. احتیاج دارد به باغبان که از بذر نگهداری کند و آبیاری و ... کند. گیاه که گیاه است کلی مسأله و نگهداری و ... می‌خواهد، چه برسد به انسان. مثلاً باغدار برای اینکه درختانش بهتر محصول دهد باید هرس کند. باغبان که می‌آید هرس کند، باغدار دلش نمی‌آید که شاخه‌ها را بزند و فکر می‌کند، درخت‌ها خراب شد و از بین رفت، با دلش حرکت می‌کند نه با عقلش. در صورتی که باید هرس کند تا بعداً محصول و میوه بهتر بدهد و می‌ترسد و حاضر نیست که در اختیار قرار دهد، اعتماد کند به کارشناس، کارشناس هم که بی رحم است، هرکسی که کارشناس تر است، بی رحم تر است، این یک قانون است. شما اگر در علم پزشکی مراجعه کنید به دکتر، وقتی مریض هستید، وقتی نسخه را می‌بری داروخانه، می‌گویند اینها داروی خطرناک و ... است و اینها را نخورید، درحالی که اشتباه می‌کنند. هم خودشان می‌ترسند هم شمارا می‌ترسانند، آن کسی که مشخص تر و کارشناس تر است، بی رحم تر است، چون دقیق تر و واردتر است و می‌داند که الآن باید به این بیماری باقوت و تمام قوا حمله کرد و اگر قوی حمله نکنی، این بیماری در مقابل داروها مقاوم می‌شود و خودش را منطبق می‌کند و هرچه داروی قوی تر هم بدهی فایده ندارد. این نکته مهمی است که اول مربی و کارشناس را پیدا کنید و در مقام تبعیت و تقلید بیایی، چرا می‌گوئیم تبعیت و تقلید؟ چون امام معصوم نیست که بگوئیم تعبد، احتمال اشتباه هم می‌دهیم، اما وظیفه عقلایی ما رجوع به کارشناس است. ما به وظیفه‌مان عمل می‌کنیم و نوعاً به نتیجه می‌رسد، می‌خواهد برسد یا نرسد، قبول کنید و عمل کنید. نترسید. اعتماد کارشناسی لازم است که به کسی که کارشناسی او قابل اعتماد باشد نه اقوال و نظرات و فتاوای او، که به نظرات او شک هم داری اما کارشناسی‌اش مورد قبول است که کارشناس است و از این بهتر نداریم. این را می‌گوئیم مجتهد که واجد شرایط تقلید است. هم باید احتمال کنی، هم لازم نیست اعتماد کنی و اشتباه کند مشکلی ندارد و شما احتمال اشتباه هم بدهی مشکلی نیست. اعتماد به کارشناس بودن داری. اطاعت از خدا، یاد خدا را در دل ما زنده می‌کند. قصد قربت را به وجود می‌آورد. وقتی در مقام اطاعت برآوری، قصد قربت داری. نگو چه کنم که قصد قربت بیاید. از خودت سؤال کن که چرا این کار را می‌کنی. اگر جوابت این بود که اطاعت از خدا می‌کنم و چون خدا فرموده و دستور داده ... چرا نماز می‌خوانی؟ چون آرامش بخش است. اگر هرچیز دیگری که آرامش بخش بود را با همان نیت نماز انجام می‌دهی. این نشد نمازی که مورد قبول خدا باشد. چرا نماز می‌خوانی؟ انگیزه و محرک تو چیست؟ چون خدا فرموده. چون حق این است. این می‌شود اطاعت و قصد قربت. قصد قربت معنایش روشن است اما درجات مختلف دارد. ما نمی‌توانیم از کسی که تازه مسلمان شده انتظار داشته باشیم که اخلاصش در قصد قربت به اندازه کسی باشد که سال‌ها در اسلام اطاعت از خدا کرده. قالت الأعراب آمناً (تازه مسلمان شده بودند) قرآن می‌فرماید به پیامبر که به اینها بگو، لم تؤمنوا قولوا اسلمنا. فلما یدخل الیمان فی قلوبکم ایمان هنوز در قلبتان وارد نشده و هنوز مراتب و درجات اخلاص را طی نکردید و درجات ایمان هرچه بالاتر می‌رود اخلاص ما در نیت بیشتر می‌شود و از شرکت در نیت فاصله بیشتر می‌گیرد. پس قصد قربت را یک جوری معنا نکنید که کسانی که تازه وارد اسلام شده‌اند، خارج بمانند از قصد قربت و نتوانند اصلاً قصد قربت بکنند و این معنی قطعاً باطل و اشتباه است. حتی در نقد بعضی جوری قصد قربت را معنی می‌کنند که برای اوحدی از مردم حاصل می‌شود و برخی از اولیاء خدا. درحالی که اسلام وظیفه نماز و روزه را برای همه مسلمانان تکلیف می‌داند و در صحت در همه اعمال قصد قربت لازم و واجب است. در مقابل اطاعت از خدا، اطاعت شیطان است. دو قسم اطاعت داریم اطاعت از خدا و شیطان. اطاعت از خدا با اطاعت از شیطان جمع نمی‌شود و ما فکر می‌کنیم این خیلی واضح است و بدیهی. اما همین مسأله بدیهی و روشن، چون روی آن فکر و بررسی و محاسبه نکردیم و ذهن ما یک ذهن پراکنده است، این پراکندگی‌ها جمع نشده، مبتلا به مشکلاتی می‌شویم. فلذا بحث علمی برای کسانی که ذهن علمی دارند لازم است. شما شبانه روزی داری با ذهنت کار می‌کنی. اگر بگوئیم حساب خودت را از ذهنت جدا کن، بحث درستی است، اما برای کی و کجا؟ زمانی که به مجرد بررسی، الآن که از ذهنت جدا نیستی، نمی‌شود که از آن استفاده نکنی. کسانی که ذهن فعال و قوق و توانایی دارند، باید از آن استفاده کنند و آن تشتت‌های فکری و ذهنی را با مباحث علمی منسجم، به انسجام برسانند، فلک و ذهنتان را دسته بندی کنید. نگوئید که مباحث علمی و مفهومی به درد نمی‌خورد و فایده ندارد. بلکه وسیله و مقدمه و ابزار است. اگر ذهن ابزار است، این مباحث هم با ذهن شما سرو کار دارد، باید از اینها و ذهن استفاده کرد و تشتت‌های ذهنی را برطرف کرد و تفرق را به وحدت تبدیل کنید. کار علمی می‌خواهد. خیلی از مطالب روشن و بدیهی است که چون ما کار علمی نکردیم، نمی‌گوئیم که همه کار علمی کنند، چون همه استعدادش را ندارند و از اولیاء خدا هم می‌شوند و مشکلی هم ندارند، ولی کسانی که ذهن علمی دارند باید کار علمی کنند، گاهی مسائل روشن و بدیهی برایمان مشتبه می‌شود و گرفتار می‌شویم. ناگزیر هستیم به مباحث علمی و الفاظ و مفهومی، همچنان که در منطق همین بحث است، که منطقی را بحث از الفاظ نیست، چون علم منطق

نحوه صحیح فکر کردن است از صحیح صحبت کردن، لیک بحث از لفظ او را عارضی است. چاره‌ای ندارد که بحث از لفظ کند. مگر ما در مباحث خودشناسی بحث لفظی داریم؟ نه. ما بحث معنوی داریم و می‌خواهیم پی به حقایق وجود خودمان ببریم، با حقایق عالم آشنا شویم، کاری به معنی الفاظ نداریم، اما اگر از الفاظ معنی درستی در ذهن نداشته باشیم، در معانی به خطا می‌رویم، چون ما با الفاظ با هم صحبت می‌کنیم و بحث می‌کنیم. حتی وقتی فکر می‌کنیم با الفاظ فکر می‌کنیم. و هنوز به مقام تجرد نرسیدیم که ذات ما از فعل ما جدا شود، بی‌نیاز از مرکب شویم. راکبی هستیم که به مقصد نرسیدیم و برای طی راه به مرکب نیاز داریم. الفاظ مقصد ما نیست بلکه وسیله ما هست. مقصد ما قیامت است اما باید از دنیا و برزخ که رد شویم. نباید منکر وسیله شویم. نعم العون الدنیا علی الآخرة، پس باید بحث لفظی کنیم گاهی و تا آن بحث لفظی انجام نشود، آن انسان‌هایی که ذهن‌های فعال و دانشجویی دارد و کار علمی کرده دارند، باید جلسه‌ای باشد که بحث کند و ذهنش را دسته بندی و موضوع بندی کند و هر مطلبی را در ذهنش در جای خودش قرار دهد و کتابخانه درست کند در ذهنش. این برای اینها لازم و واجب است و الا مبتلا به تشتت می‌شوند و در معانی گم می‌شوند. بحث بحث انتقال به دیگران نیست که وقتی بخواهیم معانی را منتقل کنیم، درست نمی‌توانیم. این هم هست. اما خودمان هم که می‌خواهیم بفهمیم درست نمی‌فهمیم. حتی مشکل این نیست که وقتی در جلسه‌ای نشستنی و گوینده می‌خواهد حقایق و معانی را به شما منتقل کند، با الفاظ، شما درست برداشت و دریافت نمی‌کنید. بلکه مشکل اینجاست که وقتی خودت تنهایی نشستنی و داری فکر می‌کنی، دچار اشتباه می‌شوی. یعنی اگر شما الفاظ درست و مفاهیم درست و مباحث علمی دسته بندی شده در ذهنت داشته باشی، خودت هم درست فکر می‌کنی و به نتیجه درست می‌رسی، چون فکر کردن ما با الفاظ است، نه فقط شنیدن و گفتن ما با الفاظ نیست. ببینید وقتی دارید فکر می‌کنید، الفاظی را در ذهنتان می‌آورید و می‌چینید و دسته بندی می‌کنید و نتیجه گیری می‌کنید، نتیجه گیری هم مثل جمله می‌نویسی در ذهنت، حتماً به کاغذ و قلم نیاز نیست، ذهن شما بهترین کاغذ و قلم است. هر کاری که در بیرون انجام می‌دهی، در ذهنت هم انجام می‌شود و حتی یک کارهایی در ذهن انجام می‌دهی که در بیرون قابل انجام نیست. قدرت ذهن با خارج فرق دارد. مثلاً یک پنیر در ذهن با چاقو بسیار می‌تواند تقسیم شود و ریز ریز شود و پایان ندارد، اما در واقعیت این تقسیم شدن محدودیت دارد. ما با الفاظ فکر می‌کنیم. این بحث مشرب‌های مختلفی را موردنظر قرار می‌دهد. بعضی مشرب‌های عرفانی هستند که منکر علم و مباحث لفظی هستند و منکر مباحث مفهومی هستند و می‌گویند ولش کن، علم و درس و استاد و کلاس نمی‌خواهد، خودت فکر کن می‌فهمی! نمی‌شود، اگر بخواهیم فکر کنیم هم باید با الفاظ فکر کنیم. ما نمی‌گوئیم که تا آخر عمرت باید همان کسی که اول کار استادت بوده، استادت باشد. هر چه پیش می‌روی استاد بالاتر نیاز داری. ممکن است انسان کامل شوی و بگویی که دیگر استاد لازم ندارم. انت بحمدالله عالمه غیر معلمه، دیگر استاد لازم نداری، یعنی عالمی شدی که دیگر استاد لازم نداری، یک موقع این را اینطور معنی می‌کنیم که توبدون استاد عالم شدی! که این نیست بلکه یعنی حالا که عالم شدی استاد لازم نداری، حالا به این مقام هر اسمی می‌توانید بگذارید. کامل شدی و نیاز به استاد راهنما ندارید. آیا می‌توانی بگویی که هیچ کس نیاز به مربی و استاد ندارد؟! هرگز. این شیطان و جهل مرکب است. کسی که تازه در راه آمده، احتیاج دارد. ما نیاز داریم به استاد و مربی، چرا از لفظ استاد و مربی فرار می‌کنیم؟! نکنند که ناخودآگاه حالتی در ما بوجود بیاید که حاضر به فروتنی در برابر دیگران نیستیم که از آن به تکبر تعبیر می‌کنیم. من بروم سراغ او؟! دست نیاز دراز کنم سمت او؟! نکنند که از اینجا ریشه گرفته باشد و شاید از جهل باشد، که من بالا رفتن اما پائین نمی‌آیم و قدرت درک آنهایی که پائین هستند را ندارم. نمی‌بینم که او اول راه است، اگر خودم مرحله‌ای را رد کردم، نگویم که آن مرحله دیگر برای او لازم نیست. مثلاً خودم کلاس اول را رد کردم و می‌گویم کلاس اول لازم نیست. بلکه باید برای او شرایط و مقدمات آموزش و کلاس اول را فراهم کنم و کلاس اول را به او تدریس کنم. خیلی‌ها در مسائل محرم و عاشورا و عزاداری برای امام حسین(ع) دچار این ایراد می‌شوند. خودشان سنشان بالا رفته و جا افتاده شده‌اند، در مقایسه با جوانی که شاداب و با انرژی است، می‌گویند که چرا تند سینه می‌زنی؟! هرکسی باید متناسب با خودش به وضعیت و شرایط خودش نگاه کند و عمل کند. معنی الگو و اسوه هم این نیست و من نباید وظیفه شما را تعیین کنم. هیچ کسی وظیفه‌اش با دیگری یکی نیست. هرکسی وظیفه و عمل خودش را دارد. هر قشری از اقشار جامعه و مردم در باب عاشورا و عزاداری امام حسین(ع)، یک کلاسی دارند. باید این کلاس‌ها باشد. تا وقتی که عملی خلاف شرع و شریعت صورت نگرفته و کارهای شرعی و درست و مقبول و معقول و مباحی، است، مشکلی نیست.

چون سر و کار تو با کودک فتاد هم زبان کودکی باید گشاد

ما که خودمان بچه مهدکودکی نیستیم و بزرگ شدیم. اما مهدکودک درست می‌کنیم تا بچه‌های مهدکودکی بروند و بازی کنند و خودتان که استفاده نمی‌کنید. البته بزرگترها را می‌گویم. شما که حالاً حالا باید بازی کنید، هیچ خودتان را بالاتر از اینکه هستید نبینید، تا رشد کنید. پس اطاعت از خدا با اطاعت شیطان جمع نمی‌شود، علیرغم اینکه ما توهّم داریم که جمع می‌شود. می‌گوئیم چه اشکال دارد، هم اطاعت خدا می‌کنیم و هم اطاعت شیطان! نمی‌شود. بحث بعدی بحث مخالفت با شیطان یا نعوذ بالله مخالفت با خدا.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین